

ایستادشهر

سال سی و ششم، شماره سوم
مرداد شهریور ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۳

چو یا جهانش بخش | رسول جعفریان | سیدعلی میرافضلی | سیدرضا باقریان موحد | عبد الجبار رفاعی / محمد سوری
زهرا آقابابی خوزانی | سیدعلی کاشفی خوانساری | مهدی عسگری | حمیدرضا تمدن | امید حسینی نژاد | حیدر عیوضی
آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی | میلاد بیگدلو | سید احمد رضا قائم مقامی | مجید جلیسه | علی راد
محمد شهسوار | عارف نوشاهی / شیوا امیرهدایی | مریم حسینی | علی نیک زاد | سیدعلی موسوی
غلامحسین خدری | علی ایمانی ایمنی | علی کاملی | فرهاد طاهری | سهیل یاری گل دژه | امید طبیب زاده | سید محمد عمادی حائری

مگر ز مضر به گنجان «بشیر» می آید | مقتل الحسین (ع) ابو حاتم، محمد بن حبان بُستی (م ۳۵۴)

رباعیات شهر آشوب حسن دهلوی | معرفی نشریه اتاق آبی

از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۲) | از ازدواج تا طلاق: روی و پشت یک سند

روابط قصه گویان دینی و حاکمان سیاسی | امامزاده حضرت شاه زندو (ع)

محمد عابد الجابری و نقد عقلانیت عربی | خراسانیات (۶) | آینه های شکسته (۱۰)

یادداشت های لغوی و ادبی (۵) | اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

نویشتگان (۱۴) | یادداشت های شاهنامه (۸) | چاپ نوشت (۲۰) | از شیعه علی (ع) تا دین علی (ع)

طومار (۱۲) | قصص الأنبياء در میراث اسلامی | المستخلص

تحفة البرره مجدالدین بغدادی در آثار شمس الدین محمد الأطعانی | کتابخانه یعنی غنای زنده زاینده

نقد ترجمه فارسی مابعد الطبیعه ارسطو اثر شرف الدین خراسانی

مروری بر تخلفات گسترده در پژوهش | تحلیل روشمند ادعاهای انتحال در حوزه فلسفه اسلامی

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: ♦ سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه وِلک (۲)

♦ در میانه حکایت و تصحیف

خراسانیات (۶)

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران | امید حسینی نژاد

| ۲۱۷ - ۲۴۸ |

۲۱۷

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

چکیده: روزنامه «فکر آزاد» یکی از مجلاتی است که در اواخر دوره قاجار در مشهد به مدیریت احمد بهمنیار کرمانی منتشر می‌شد. از شماره پیشین در «خراسانیات» اشعاری که در این مجله منتشر و در منابع دیگر درج نشده را استقصا و بر اساس ترتیب زمانی سلسله وار منتشر می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: ادیب یغمایی، گلشن آزادی، حسین پژمان بختیاری، مرتضی میرزا قهرمان.

Khurāsāniyyāt, No. 6

Omid Hussein-Nejad, PhD Candidate, University of Tehran

Abstract: The newspaper *Fikr-i Āzād* was one of the journals published in Mashhad during the late Qājār period under the direction of Ahmad Bahmanyār Kermāni. Beginning with the previous installment of *Khurāsāniyyāt*, poems that appeared in this journal—but have not been recorded in other sources—are being collected, examined, and published in chronological sequence.

Keywords: Adīb Yaghma'i; Gulshan-Āzādī; Ḥusayn Pezhmān Bakhtiyārī; Murtaḍā Mīrzā Qahramān.

سرودهٔ ادیب یغمایی

در شمارهٔ ۷۵ «فکر آزاد» به تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۰۲ خورشیدی، شعری از سید عبدالحسین ادیب یغمایی منتشر شد. او یکی از رجال شناخته شدهٔ عدلیه در دوران پهلوی اول بوده است. از آنجاکه وی سال‌ها ریاست عدلیه بیرجند و کاشمر را بر عهده داشت، به نظر می‌رسد به همین دلیل با احمد بهمنیار که همان مدت در مشهد و خراسان حضور داشت، آشنایی پیدا کرد.

از آنجاکه دانشمند ارجمند، استاد سیدعلی آل داود نسبت فامیلی با مرحوم سید عبدالحسین ادیب یغمایی دارند، از ایشان درخواست کردم مطلبی درباره زندگی نامه ایشان بنگارند. استاد نیز متواضعانه درخواست این بنده را پذیرفتند. در ادامه نوشته استاد آل داود را می‌خوانید.

دوست دانشمند گرامی:

عرض شود مرحوم سید عبدالحسین ادیب یغمایی، شوهر عمهٔ اینجانب و شوهر خواهر استاد حبیب یغمایی است. پدر من موسوم به سید عبدالحسین ادیب آل داود بود و این دو با هم رفاقت‌ها داشتند و سفرهایی با هم رفته‌اند. باری شرح حال مختصر ادیب یغمایی به شرح زیر است:

سید عبدالحسین ادیب یغمایی ملقب به ادیب الامرا فرزند سید ابوالقاسم اصحاب از بزرگان و اشراف منطقه بیابانک بود. او تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود کسب کرده و سپس به خراسان مهاجرت کرده و در حوزه‌های علمیه به تحصیل علوم دینی و فقه اشتغال جست. او قبل از تشکیلات عدلیه جدید به خدمت وزارت عدلیه درآمد و در شهرهای مختلف خراسان سمت ریاست عدلیه را داشت. با تغییرات عدلیه و تصویب قوانین جدید دادگستری، او در بیرجند و سپس در کاشمر به ریاست دادگستری رسید و چون با امیر شوکت‌الملک علم - حکمران قدرتمند آن ناحیه - درافتاد، مجبور به استعفا شد و به کسوت وکالت دادگستری درآمد و در همان کاشمر به خدمت پرداخت. اما اندکی نگذشت که در یکی از روستاهای آنجا به مرگی مشکوک درگذشت.

ادیب شاعری دانشمند و سخن‌دان بود و از طرفداران مشروطه و مبارزان راه آزادی بود و سروده‌های بسیاری در این موضوعات از او در دست است که برخی از آنها در مطبوعات آن زمان درج گردیده و برخی دیگر نزد این بنده نگارنده است. وی ظاهراً با ایرج میرزا دوستی و رفاقت داشته و ایرج یکی از قطعات مشهور خود را به اقتباس از شعر ادیب سروده است.

ادیب یغمایی در اواسط زندگی و به قصد آشنایی با سایر ملل هم‌زمان با وقوع انقلاب اکتبر روسیه سفری به آن کشور کرد. گزارش این سفر را در نامه‌ای که به پدرخانمش شادروان منتخب‌السادات نوشته، داده است. از نامه مذکور برمی‌آید که وی سفر خود را تا کناره‌های رود ولگا ادامه داده است. مرگ او در حوالی سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ شمسی رخ داده است.

از کارهای نیک ادیب یغمایی، احداث مزرعه خیرآباد در بین راه طبس به حلوان است. هنوز هم بخش عمده شراکت این روستا به وارث او تعلق دارد.



۲۲۰

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

آثار ادبی

کی تواند برد اندر راه ناهموار کج کاروان سالار کج در شب به منزل بار کج
بود چندی مالک ناموس و جان و مال خلق صاحب افکار کج، گفتار کج، رفتار کج
عاقبت صد شکر کز سعی جوانان جسور محو شد از کشور جم یکسر این آثار کج
خائنین ملک را باید به دست انقلاب برد با یک پایداری تا به پای دار کج
هرکه آن می‌پرورد از خون ابناء بشر سر بریدن بایدش با خنجر خونخوار کج
قصر اشراف ستمگر چون بماند پایدار؟ در جهان هرگز نباید سست پی دیوار کج
نونهالان تا شوند آزاد در نشو و نما قطع باید کرد از روی زمین اشجار کج
چون نیاید راستی از ارتجاعیون (ادیب) رنگ کن از خونشان شمشیر آتشبار کج
ادیب یغمایی

سروده‌هایی از گلشن آزادی

علی اکبر آزادی متخلص به «گلشن» و «گلشن آزادی» از پیشگامان مطبوعات خراسان بود. پدرش بازرگان و یزدی الاصل بود که در هفت سالگی علی اکبر درگذشت. تحصیلات ابتدایی و بخشی از فنون شعر را در زادگاه خود از احمد سهیلی و احمد بهمنیار فراگرفت؛ سپس در هجده سالگی به مشهد کوچید و به روزنامه‌نگاری پرداخت. او مدتی نیز مدیر داخلی روزنامه «فکر آزاد» بوده است. او از شخصیت‌های شناخته‌شده ادبی و روزنامه‌نگاری مشهد در آن دوره است. او همچنین در مشهد مدیریت روزنامه داخلی «مهر منیر» را بر عهده داشت که از ارکان مهم حزب دموکرات بود.

چند غزل از «گلشن آزادی» در شماره‌های ۷۷، ۷۹، ۱۱۵ و ۱۵۰ روزنامه «فکر آزاد» منتشر شد. نخستین غزل به تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۰۲ خورشیدی در شماره ۷۷ آمده است. این غزل در سال ۱۳۰۱ هنگام زلزله تربت سروده شده است.

آثار ادبی

ز من بگو بدل آه و فغان دگر نکند که آه و ناله در این خفتگان اثر نکند
چنان به بستر غفلت غنوده ایرانی که تا بحشر سر از خواب مرگ بر نکند

ز بندگی نبرد جان بسروری نرسد هر آن که بهر وطن ترك جان و سر نکند
کسی که فاقد حس وطن پرستی شد زهر بدی که تواند کند حذر نکند
چه غم که زلزله آمد کجاست طوفانی که هیچ ابقا بر توده بشر نکند
فساد جامعه از حد گذشت و چاره آن کسی کند که ترحم بخشک و تر نکند
بقوم غافل ایران چو نوح، گلشن زار شبی نرفت که نفرین لاتذر نکند

علی اکبر گلشن



علی اکبر گلشن آزادی، محمود فیخ، سیدکریم امیری فیروزکوهی

۲۲۲

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

همچنین در شماره ۷۹ به تاریخ ۱۳ تیر ۱۳۰۲ خورشیدی غزلی دیگر از «گلشن آزادی» منتشر شد. این غزل به مناسبت تسخیر ازبکستان توسط قوای ترک سروده شده است. در ۹ سپتامبر ۱۹۲۲، ارتش ترکیه با حمله به مواضع یونان، شهر ازبکستان را تصرف کرد. این رویداد بخشی از جنگ یونان و ترکیه (۱۹۱۹-۱۹۲۲) بود که با عقب نشینی نیروهای یونانی و پایان اشغال این شهر از سوی آنان همراه شد.

محتوای این غزل مرتبط با وقایع سیاسی آن زمان است. «گلشن» در این شعر به وضعیت ناپهناجاری سیاسی ایران و بی لیاقتی و فساد سران حکومت اشاره می کند. در یکی از ابیات نیز طعنه ای به مدرسه و قوام السلطنه می زند.

آثار ادبی

چنان سپاه غمت کرد ملک دل تسخیر که جیش ترک به يك حمله خطه ازمیر
 ز عشق رشته تدبیر خویش گم کردم چو انگلیس که در شرق رشته تدبیر
 جهانیان همه آزاد و کامکار شدند بغیر ما که بدام مذلتیم اسیر
 به حیرتیم کرا انتخاب باید کرد چو فاسدند همه مردم از صغیر و کبیر
 به کشوری که مدرس وکیل او باشد قوام سلطنه نبود عجب که هست وزیر
 خدا نخواست که ایران فنا شود ورنه رجال ما ننمودند ذره‌ای تقصیر
 چه کشوری است که هر کس دم از تجدد زد هلاک گشت در آن دم به حربه تکفیر
 چهار دوره مجلس تمام گشت و نکرد برای ملت، يك کار قابل تقدیر
 جز انقلاب تصور نمی‌کنم چیزی رژیم فاسد امروزه را دهد تغییر
 به دست دهقان آخر وطن شود آباد بگو بخصم بداختر، برو ز غصه بمیر
 صدای ناله گلشن جهان گرفت و دریغ بقوم غافل ایران نمیکند تأثیر

در شماره ۱۱۵ سال دوم ۲۴ بهمن ۱۳۰۲ خورشیدی غزلی دیگر از «گلشن» منتشر شد. او این غزل را به نام ایرج میرزا سروده و همچنین در صفحه ۶۰ دیوانش نیز منتشر شده است و در مقدمه آن چنین می‌نویسد:

«از اواسط سال ۱۳۰۱ دوره داشتیم مرکب از ادیب نیشابوری و ایرج میرزا جلال الممالک و آقای احمد بهمنیار، آقای امیر شهیدی، آقای سید عبدالله سیار که ظهرهای دوشنبه و جمعه هر روز منزل یک نفر بودیم و پس از دو سال با مسافرت آقایان بهمنیار و امیر شهیدی و ایرج میرزا و سیار این دوره منحل و یک سال واندی بعد هر دو استاد بزرگ ایرج میرزا و ادیب یکی در تهران و دیگری در مشهد به فاصله یک ماه رخت از این جهان بر بستند، شبی به مناسبتی این غزل را سروده و به نام ایرج تمام کردم».

آثار ادبی

ترا اگرچه به من میل سازگاری نیست مرا به غیر تو چشم امیدواری نیست
 اگر نظر به تو بسیار می‌کنیم مرنج به روی خوب نظرکردن اختیاری نیست
 من از برای تو صرف نظر ز جان کردم ولی چه سود ترا حس حق‌گذاری نیست
 نوید وصل به من می‌دهی ولی هرگز مرا ز طالع خود این امیدواری نیست

به موی دوست قسم در جهان کسی چون من
 هزار تیر رها کردم از کمان مراد
 مگرد تا که توانی بکام من ای چرخ!
 عزیز هر دو جهان باشی ارچه گلشن را
 برم به حضرت استاد و نیک می دانم
 مهین [جلال ممالک] که بعد خواجه و شیخ
 بلند مرتبه شهزاده‌ای که جز او کس
 به تیره‌روزی و آشفته روزگاری نیست
 هزار حیف یکی زان میانه کاری نیست
 به هیچ‌روی مرا از تو روی یاری نیست
 نصیبی از گل رویت به غیر خواری نیست
 که شعر من به جز اسباب شرمساری نیست
 سخن سرایی چون او به نامداری نیست
 به ملک نظم مسلم به شهریاری نیست

علی اکبر گلشن



محمود فرخ، احمد گلچین معانی، علی اکبر فیاض، ابوالقاسم حبیب‌اللهی (نوید)، ناشناس، علی اکبر گلشن آزادی

«گلشن آزادی» در شماره‌های ۱۴۹ و ۱۵۰ «فکر آزاد» سرمقاله‌ای آتشین با تیتیر «چرا دولت ساکت است؟» نوشت. این سرمقاله بر ضد سران حکومتی وقت یعنی کسانی چون وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه، فرمانفرما و نصرت‌الدوله است و بارها نام اینان با عنوان خائنین به وطن ذکر شده است. «گلشن» در ابتدای نوشته‌اش آورده است که مهم‌ترین مشکل ایران، نبودن اصل مجازات در حکومت و خرابی مملکت به دلیل غفلت از این اصل بزرگ است. اگر سران حکومتی خائنان به وطن را مجازات می‌کردند، دیگر شاهد فساد و خیانت به ایران نبودیم. وی می‌نویسد: «اگر پسر جنایتکار فرمانفرما را به واسطه فجایعی که در عصر حکومت کرمان خود مرتکب شده و نماینده

محترم قشقائی در پارلمان یکی یکی اظهار داشت یا در برابر اخذ ۱۳۰ هزار لیبره از انگلیس برای قرارداد معروف (که خود هم اقرار دارد) به دار مجازات می‌آویختند، فلان والی خونخوار گیلان که حیات يك عده آزادی خواه را با يك خط کوچکی که با نوک قلم شوم خود بر صفحه کاغذ می‌کشید به باد فنا داد، بیرق‌دار پارلمان نمی‌شد!»

همان روزها خبری در مطبوعات آن زمان درج شد که عده‌ای با حمایت احمدشاه اسلحه وارد ایران کرده‌اند تا اقداماتی در کشور انجام دهند. گلشن با نگاه به این خبر می‌نویسد: «اگر محمدعلی میرزا وقتی که مقهور سرپنجه ملت شد، در قبال آن همه فجایع لاتعد ولا تحصی به طرف گیوتین مجازات کشیده می‌شد، امروز احمدشاه پسر او به طور قاچاق اسلحه از فرنگ نمی‌فرستاد که در میان مردم تقسیم شده و این ملت گوساله، خون یکدیگر را در ماه محرم ریخته و خود را در پیشگاه حرص و آز او قربانی کنند!

قسمت اول اخبار داخله این شماره را خوانده و ببینید شاه رعیت پرور شما! برای قتل يك عده مسلمان بی‌گناه از همه جا بی‌خبر به چه اقداماتی متشبث شده و چگونه می‌خواهد در همین دو ماه به خصوص خون مردم را به دست هم ریخته و آبی بر آتش درونی خود بپاشد! ای ملت بشناس این است شاه تو که يك عده از خدا بی‌خبر برای عودت او به سرزمین پاك ایران هزاران اقدامات کرده و تو را کورکورانه در راه مقصود مشؤم خود به هر طرف می‌کشند».

درواقع «گلشن آزادی» معتقد است سرچشمه همه این خیانت‌ها، دزدی‌ها و فسادها غفلت از اصل مجازات است؛ نه ملت به دنبال پیگیری این امر است و نه دولت به فکر رواج آن و اجنبی هم وقتی چنین فضایی را می‌بیند، به وسیله عمال خود می‌خواهد تا هرطور که می‌تواند ایران را به سمت اضمحلال ببرد. او معتقد است که عمال اجنبی کسانی چون وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه این خواسته اجنبی را عملی می‌کنند. همان قوام‌السلطنه‌ای که کلنل محمدتقی خان پسیان را در خراسان می‌کشد تا بر ارتجاع دامن بزند.

وی دوباره قلم را در دفاع از سردار سپه می‌چرخاند و می‌نویسد: «بالاخره آن مُدَلّسی که در پارلمان بر علیه سردار سپه نطق کرده و ملک الشعرا که در "شهاب" و "قانون" مقاله می‌نویسد کیستند؟ انگلیس از لندن نیآورده است! اینها يك عده ایرانی خیانت شعاری هستند که در زیر آسمان شفاف و هوای لطیف ایران بزرگ شده‌اند و اینک دارند به مملکت آبا و اجدادی خود خیانت می‌کنند».

شماره مسلسل ۱۴۹

جای اداره مشهد مقدس - سرای بانک جنب مطبعه طوس

صاحب امتیاز و مدیر مسئول - احمد دهقان کرمانی

ابتدای تاسیس ۲۹ جوزا ۱۳۰۱

جمعه ۲۹ ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ - ۱۰ اسد ۱۳۰۳ - ۱ اوت ۱۹۲۴

مدیر داخل علی اکبر کاشن

سال دوم شرکت روزنامه

فکر آزاد

صفحه اول

و بیداشدن خنثین رواج دزدی
و آدم کشی - ظهور فساد و هرج و مرج
و هر دناوت اخلاقی دیگر برای نبودن
مجازات است آنها می که مان خود را
خورده و برای اجنبی دوندگی میکنند
با دو مقابل جزئی اجنبی جاسوس
اجنبی شده وطن فروشی مینمایند
برای این است که مجازاتی در مملکت
ندیده تا از قبیاحت خود دست
بردارند - آنها می که ثبوت خود را
هوچیگری قرار داده از این راه
یا ماشاره انگشت اجنبی دشمن ایران
با کابینه سردار سپه مخالفت نموده
یا تبلیغات سوء برای آن مینمایند

چرا دولت ساکت است؟

۱۳۰ اظهار داشت تا در برابر اخذ
هزار لیره از انگلیس برای قرارداد
معروف (که خود هم اقرار دارد)
بدار مجازات می آویختند فلاحت
والی خونخوار کیلاوت که حیات یک
عده آزا دینخواه را با یک خط کجکی
که با نوب قلم شوم خود بر منحنه کاغذ
می کشید بباد فتنه او پیرقدار باران
نمیشد!
اگر محمد علی میرزا وقتی که
مقهور سر پنجه ملک شد در قبال آن
همه فحایح لایع و لایعخصی بطرف

یک نظر بمحوادث ایران مخصوصاً
قضا بای اخیر ثابت میکند که خرابی
مملکت در اطراف چه اصلی دور زده
و سر تا خر و عقب افتادن ماز کاروان
ترقی و تکامل چیست!
آن ایل که در مملکت ماریت
نشده و عدم رعایت آن را با نام حلال
و مرکز ابد دعوت میکند [اصل مجازات]
است • یکی از بزرگان فلاسه میفرماید
« ما لودم حیات ملل بر پایه مجازات
استوار شده و در مملکتی که مجازات نیست
زندگانی غیر ممکن است » ملل زنده
و با شرافت که در این نهاد متفلس

۲۲۶

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال | ۳۶ شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

وی در ادامه خطاب به سردار سپه می نویسد: «آقای سردار سپه، تحمل و سکوت را از حد گذرانیده اید. بیش از این مدارا و مماشانات ممکن است مملکت را به کریوه نیستی پرت کند. تاکی یک کشور با این وسعت دستخوش یک عده رذل مفسده جوی اجنبی پرست پشت هم انداز باشد؟ چرا هیچ قیام و اقدام نمی کنید؟ باید ساکت نشست تا یک مملکت از میان رفته آن وقت به یاد ایام پیشین نوحه سرایی کرد؟ باید نگاه کرد که به همین حرف های مفت و تلقینات خانه برانداز دشمنان خارجی و داخلی ایران، ایران برود؟ برای حفظ استقلال مملکت، برای نجات یک ملت کهن، برای اعاده شرافت و حیثیات یک کشوری که دارای عظمت تاریخی است، باید خون یک عده بی شرافت زشت کار ریخته شود، در پیشگاه شوکت و ابهت ایران باید قربانی کرد.

آقای سردار سپه، چون خدا شما را برای نجات این مملکت ستمدیده برانگیخته است، او و ملت حقیقی پشتیبان شماست؛ بدون اندک وا همه و ملاحظه شروع به عمل کرده، مخالفین ملک و ملت را اعدام نموده، تاریخ ایران را عوض کنید».

در حقیقت سروده «گلشن آزادی» که در شماره ۱۵۰ «فکر آزاد» منتشر شد، با تکیه بر مطالبی است که در سرمقاله خود نوشته است. در انتهای این غزل خود نیز اشاره به این امر می‌کند.

آثار ادبی

غم تو کرد به دل کاری از ستمکاری که انگلیس به ایرانیان ز غداری
چنان اسیر تو گشتم که ملت ایران اسیر اجنبیان شد ز راه ناچاری
متاع هستی ایرانیان چنان شده قلب که هیچ‌کس نکند در جهان خریداری
به این عقاید و اخلاق زشت نیست عجب فنا شویم اگر با مذلت و خاری
ز دست رنج یتیمان و بی‌کسان تا چند کنند عیش و طرب ناکسان درباری
کجاست قائد خونریز آهنین مشتی که سیل خون کند از این گروه دون، جاری
سیاه‌روزی ما از فساد دربار است که واژگون شود این مرکز سیه‌کاری
چون این سیاست و زلف تو هر دو پیچیده نکوتر است به زلف توام گرفتاری
به پای دار رود گلشن و نگیرد دست ز دامن تو و این است رسم پاداری
(علی اکبر گلشن)

اشعار فوق در بیستم برج اسد سال گذشته سروده شده که اینک به مناسبت سرمقاله این شماره به درج آن پرداخته و امیدواریم آقای سردار سپه آن قائد آهنین مشتی که پارسال منتظر اقدامش بودیم، اکنون موافق انتظار شروع به عمل کرده، مجازات خائنین وطن را در کنارشان بگذارد.

یک رباعی از مرتضی میرزا

«گلشن آزادی» در پایان سرمقاله خود در شماره ۱۵۰ «فکر آزاد»، به بهانه محتوای نوشته‌اش یک رباعی از مرتضی میرزا قهرمان، مدیر روزنامه «خورشید» نقل می‌کند. وی می‌نویسد: «در پایان مقاله خود رباعی شاهزاده حاج مرتضی میرزا مدیر محترم "خورشید" را که واقعی‌ترین نمونه احساسات متنورین ملت است می‌نگارم.

سردار سپه چون بتو حق ملک سپرد دشمن باید حقیر و بیچاره شمرد
بدخواه تو چه گرد و عرب چه لر و لرد گر زن یا مرد از حسد خواهد مرد».

مرتضی میرزا قهرمان، فرزند حاج محمد میرزا قهرمان سال ۱۲۶۰ شمسی، در روستای تاریخی ازغند در نزدیکی تربت حیدریه چشم به جهان گشود. پدرش از حاکمان برجسته خراسان و از شاهزادگان بانفوذ خاندان قاجار به شمار می‌رفت. ریشه خانوادگی قهرمان‌ها به قهرمان میرزا، فرزند حسنعلی میرزا ملقب به شجاع السلطنه - پسر فتحعلی شاه قاجار - بازمی‌گشت. در این خانواده، شعر و ذوق ادبی میراثی نسل به نسل بود. تحصیلات ابتدایی و عالی مرتضی میرزا در مشهد شکل گرفت و او از محضر ادیب برجسته، استاد ادیب نیشابوری بهره‌های فراوان برد. مانند بسیاری از خویشاوندانش، او نیز قریحه شاعری داشت. با توجه به اینکه جد بزرگش «شجاع السلطنه» با تخلص «شکسته» شعر می‌سرود، مرتضی میرزا این تخلص را دوباره زنده کرد و آثارش را با همین نام منتشر کرد. مدتی نیز شاگردی مرحوم حاجی فاضل، فیلسوف و حکیم نامدار مشهد را تجربه کرد.



تاریخ عکس مربوط به دوره سلطنت احمدشاه قاجار سال ۱۲۹۶ هجری شمسی است. ادیب نیشابوری در این عکس دومین نفر از سمت راست و مرتضی میرزا قهرمان نفر سوم از سمت راست است.

۲۲۸

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴



۲۲۹

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

آخرین عکس مرتضی میرزا قهرمان که در سال ۱۳۲۱ خورشیدی یعنی دو سال قبل از درگذشتش گرفته است.

علی اکبر گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان درباره او چنین می نویسد: «شکسته در نقد شعر ذوقی بی همتا داشت ... تمام عمرش را با پاکدامنی، صراحت در بیان عقیده، شجاعت و بی تکلفی گذرانید ... در تمام فعالیت های دولتی و ملی خود لحظه ای از مسیر شرف و درست کاری دور نشد ... و به عنوان آزادی خواهی افراطی، دارایی موروثی اش را در راه باورهای خود صرف کرد. تأسیس مدارس دخترانه در مشهد - وقتی که کفالت ایالت خراسان را بر عهده داشت - از جمله خدمات فرهنگی او بود. شکسته بی پرده می نوشت، بی تعارف سخن می گفت و آزادی از اندک اشعارش آشکار بود».

او سال ها امتیاز روزنامه «خورشید» مشهد را در اختیار داشت و این نشریه به سبب علاقه مندی اش به شعر و ادب، رنگ و بوی فرهنگی ویژه ای پیدا کرده بود. مرتضی میرزا چند مرتبه به عنوان شهردار مشهد و فرماندار نواحی اطراف منصوب شد؛ همچنین دو بار ریاست کمیسیون تقسیم آب های مرزی ایران و روس را بر عهده گرفت و در سال ۱۳۰۵ شمسی اداره ثبت احوال خراسان را پایه گذاری کرد. از نوآوری های مهم او می توان به تأسیس نخستین دبستان دخترانه مشهد با نام «فروغ» اشاره کرد.

پس از خرید مطبعه خراسان، انتشار افکار آزادی خواهانه خود را از طریق روزنامه ادامه داد؛ اما بعدها دوباره به مناصب دولتی بازگشت و مسئولیت های گوناگونی همچون حکومت گناباد و سرخس و نمایندگی ایران در کمیسیون های مرزی با شوروی را پذیرفت. در سال ۱۳۰۶ نیز مأمور تأسیس اداره آمار خراسان شد.

سرانجام، حاج مرتضی میرزا قهرمان متخلص به «شکسته»، در سال های پایانی عمر به تهران رفت. پس از ابتلا به سرطان ریه و مبارزه ای طولانی با این بیماری، در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۲۳ چشم از جهان فرو بست.

چکامه سیاسی «پژمان»

در ماه های پایانی سال ۱۳۰۲ خورشیدی، آوازه جمهوری رضاخانی در سرتاسر کشور بلند شده بود. نخبگان و روشنفکرانی که دیگر دل در گرو حکومت قاجار نداشتند، کمر همت بستند تا احمدشاه را از جایگاه خود به زیر کشند. رضاخان میرپنج هم که آن زمان در مقام سردار سپه قرار داشت، رسانه های آن دوره را با خود همراه کرده بود و در حقیقت بازوی قوی اجتماعی او برای تبیین تفکر جمهوریت مجلات و روزنامه های آن دوره بودند.

۲۳۰

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

تکاپوهای هواداران رضاخان برای استقرار جمهوری از دی ماه ۱۳۰۲ خورشیدی شروع شد. برای فراهم شدن زمینه، نشریاتی به حمایت از رژیم جمهوری و برشمردن خیانت‌های قاجاریه و تعریف و تمجید از سردار سپه پرداختند؛ از جمله «ستاره ایران» که در تخریب چهره قاجار، پیشگام‌تر از همه بود. عکس احمدشاه با کلاه شاپو که دوش به دوش یک زن اروپایی ایستاده بود، نخستین بار در این نشریه به چاپ رسید. در زیر آن نوشته شده بود: «آیا چنین پادشاهی لایق احترام یا دفاع است؟ سلطان جوانی که کلاه دوره‌گردان را از تاج کیان برتر دانسته و سرزمین اسلام را به محل عیش و نوش خود مبدل ساخته است، بایسته و سزاوار پادشاهی نبوده و نیست»^۱.



۲۳۱

آینه پژوهش | ۲۱۳

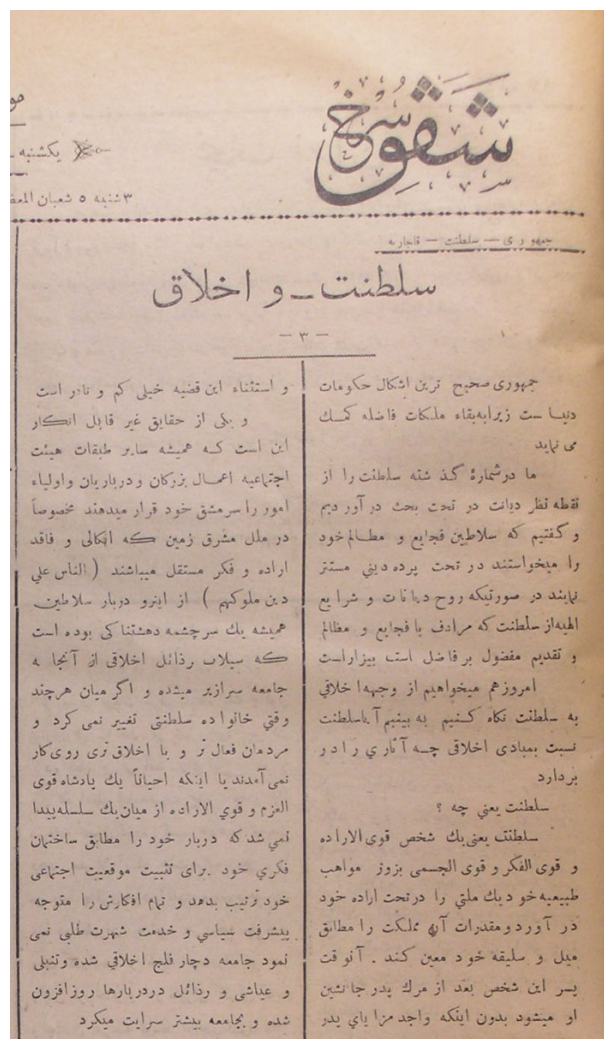
سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

برخی از روزنامه‌ها و مجلات، سرمقاله‌هایی با موضوع اسلام و جمهوریت نگاشتند تا این تفکر را در میان مردم آن‌گونه تبیین کنند که این نگاه هیچ مغایرتی با شرع مقدس و آموزه‌های دین مبین اسلام ندارد. روزنامه «ستاره ایران» در مقاله‌ای با عنوان «اسلام و جمهوریت» نظام جمهوری را به هیچ روی مغایر با اسلام ندانست و با وجود این، آن را در بردارنده جنبه‌های مفید و مثبت و نیز نقاط قوت نظام مشروطه دانست و تأکید کرد که بر اساس آن قانون اساسی، مجلس، سازمان‌های سیاسی و اداری و ... به قوت خود باقی خواهند ماند و تنها به جای سلطان موروثی، مردی

۱. «ستاره ایران»، س ۹، ش ۱۵۷، دوشنبه، ۲۵ شعبان ۱۳۴۲، ۱۱ حمل ۱۳۰۳، ۳۱ مارس ۱۹۲۴، ص ۱.

برگزیده ملت، قابل اعتماد، مسلمان و وطن پرست خواهد نشست.^۱ همچنین روزنامه «شفق سرخ» در مجموعه مقالاتی که به صورت مسلسل و در سه شماره تحت عنوان «جمهوری، سلطنت و قاجاریه» به چاپ رساند، به مقایسه تطبیقی رژیم‌های سلطنتی و جمهوری به لحاظ مبانی اخلاقی پرداخت و در این مقایسه رژیم‌های سلطنتی را مرکز مفاسد اخلاقی و اجتماعی و برعکس رژیم‌های جمهوری را پایه و رکن اساسی اصول اخلاقی و اجتماعی دانست.



۲۳۲

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

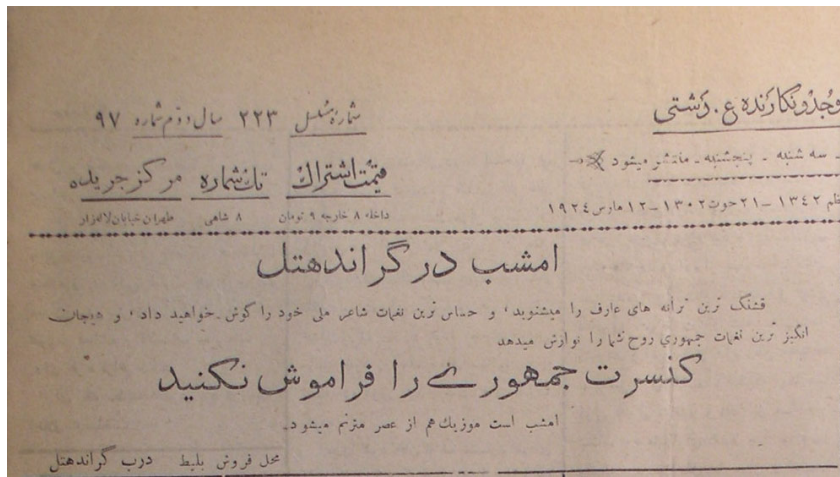
۱. «ستاره ایران»، س ۹، ش ۱۵۱، پنج‌شنبه، ۲۱ شعبان ۱۳۴۲/۷ حمل ۲۷/۱۳۰۳ مارس ۱۹۲۴.

افزون بر روزنامه‌های چاپ پایتخت که به حمایت از مسئله جمهوری می پرداختند، در شهرهای دیگر نیز روزنامه‌هایی دم از جمهوری خواهی می زدند؛ از جمله می توان به «استخر» و «خورشید ایران» چاپ شیراز اشاره کرد. روزنامه «استخر» به مدیریت محمدحسین استخر در بحبوحه این جریان با درج مقالاتی به حمایت همه جانبه از این جریان پرداخت و حتی مقالاتی که از کشورهای هم جوار به این روزنامه ارسال می شد، به چاپ می رساند؛ از جمله مقاله‌ای به قلم شخصی به نام میرزا محمدخان جعفرزاده نوقانی از هندوستان که نویسنده افزون بر اینکه از انعکاس جمهوریت در کشور هندوستان خبر می داد، از دغدغه‌های خود برای استقرار جمهوری سخن می راند.

نوقانی می نویسد: «زمزمه جمهوری بالاگرفته و به تمام اقالیم دوردست هم سرایت کرد. در اثر این زمزمه گاهی کلمه انقلاب هم به گوش می خورد و آنهایی که عاشق این عنوان بودند، فعلاً می بینند دیرشان شده، حاضر شده اند که نوای انقلاب را ساز کنند و به هر قیمتی است جمهوری را به دست بیاورند. مسلم است که انقلاب بهترین وسیله ترقی و بیداری ملت است؛ ولی چه انقلابی، انقلابی که ملت بکند و ملت بخواهد و توده مایل باشد. انقلابی که جامعه بداند برای چیست و مقصود از این انقلاب چیست و در عوض انقلاب چه می گیرد و چه می خواهد ... اینکه سلسله قاجاریه مایه مذلت و بدبختی و سرافکندگی ملت ایران هستند، شبهه نیست؛ اینکه سلاطین این خانواده سال ها ایران را حتی از آفریقا هم عقب انداختند، شکی نیست؛ اینکه این خاندان سراسر افتضاح به تمام معنی نالایق و به تمام معنی شهوتران و خوشگذران و بی علاقه به مملکت و تخت و تاج بودند، تردیدی نیست؛ اینکه تمام مفاسد و رذایل اخلاقی جامعه ایران ناشی از این خانواده و حرکات وقیح آنهاست، هیچ شبهه نیست. اینها همه درست است؛ ولی انصاف بدهید که اگر مقصود اسم و مسمی است که داریم (مشروطه) واقعاً در مشروطه مگر تغییر رژیم ندادیم؛ مگر تغییر اسم ندادیم؛ مگر این مشروطه ما مضحک و مسخره اهل عالم نیست. پس دیگر چه می خواهید، بروید اول ملت را تغییر بدهید، آن وقت هر چه می خواهید، بخواهید. آنچه در اینجا (هندوستان) شهرت دارد، این است که اکثریت ملت ایران خواهان جمهوری هستند. جرایدی که از ایران می آید و جراید منتشره در خود هندوستان مملو از این قضیه است. خدا کند این طور باشد. معروف است که یگانه فائد توانای ایران سردار سپه در رأس این اکثریت قرار دارد. اگر این طورها باشد، دیگر معطلی ندارد و مایه امیدواری است؛ ولی اگر غیر از این باشد، می ترسم مثل دوره مشروطه بشود و این اطمینان و امنیتی که سراسر ایران را فراگرفته از دست برود و یک آتش هرج و مرج و اختلاف روشن شود، آن وقت نامش را انقلاب بگذارند»^۱.

۱. روزنامه «استخر»، پنجشنبه غره ذیقعد الحرام ۱۳۴۲/۱۶ جوزا ۱۳۴۲/۵ ژوئن ۱۹۲۴، ص ۷، ش ۱، ص ۳.

در این میان القای تفکر جمهوری به روش‌های گوناگون در میان توده مردم انجام می‌گرفت. عارف قزوینی، شاعر و تصنیف‌خوان آن دوره نیز کنسرتی در گراند هتل برگزار کرد که در حقیقت دفاع از مسئله جمهوری و جمهوری خواهان بود.



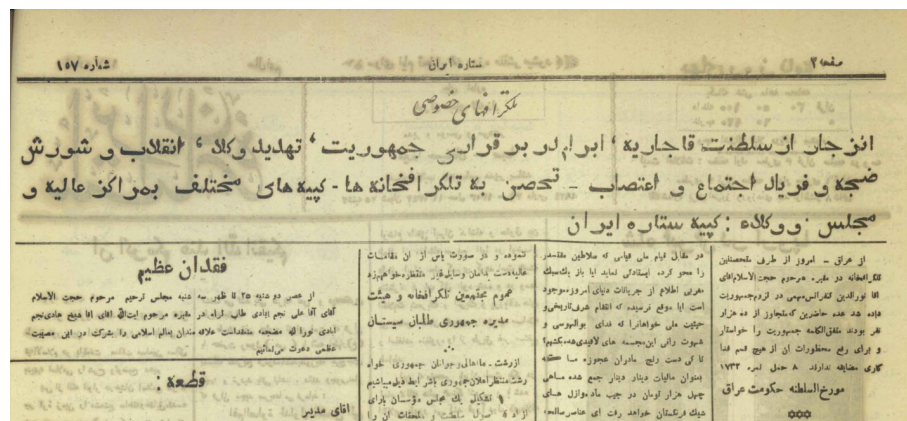
۲۳۴

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

شیخ محمد خالصی‌زاده درباره کنسرتی که عارف روز ۲۲ حوت (اسفند) ۱۳۰۲ در گراند هتل به نفع جمهوری خواهان و جمهوریت برگزار کرد و در آن علیه دین و روحانیت نیز اشعاری سروده بود، می‌نویسد: «روزی عارف را بعد از محفلی که علیه دین و روحانیت از خود بروز داده بود، خواستم و به او گفتم: تو به سرکلنل محمدتقی خان قسم می‌خوری و او را برجسته‌ترین چهره تاریخ ایران می‌بینی، چگونه مجیز قاتل او (سردار سپه) را گفته، تأییدش می‌کنی؟ پاسخ داد: به پولی نیاز دارم تا به شمیران، بیلاق تهران بروم؛ از همین رو، جمهوری را وسیله‌ای برای آن قرار دادم و از آن مراسم سه هزار تومان نصیبم شد و چون معتقدم کار تمام شده و مجلس من نه چیزی از آن کم می‌کند و نه چیزی به آن می‌افزاید، برگزارش کردم. من به شمیران خواهم رفت و تو را به خدا می‌سپارم، هر کاری به نظرت درست رسید، انجام بده».^۱

روزنامه‌های آن دوره نیز در همان روزها بخشی به جریده خود افزوده بودند تا واکنش‌های مردم دیگر شهرها به جمهوری را نشان دهند. در حقیقت این رویه رسانه‌ای برای این بود تا بتوان توده‌های مردم را به سرعت با جمهوری رضاخانی همراه کرد.

۱. امیر سلمانی رحیمی؛ «برشی از خاطرات خالصی‌زاده/ روند فروپاشی جمهوری رضاخان»، فصلنامه مطالعات تاریخی؛ س ۴، ش ۸۶، ص ۸۴.



قیام عمومی ایران برای جمهوریت

اهداف

طبیعی تکامل عقب انداخته و از تربیت مادی و معنوی ترقیات قرن بیستم محروم و شرافت تاج و تخت کیان را نابود همواره خودشان را آماده نموده که مقاصد نامشروع دول اجنبی را اجرا داشته تا ترتیبات هوس رانی خود را تکمیل نمایند در مقابل این همه فجایع طاقت فرسا البته خاطران ذوات عزیمت کبیر مایه ائین سلسله کزائی مسبوق و مستحضر است و راضی نخواهند گردید که مملکت فقیرما دچار محنت و زحمت شده با هزاران خون دل از بیوه زنان مالیات جمع نموده و شاه ایران سالی دو مرتبه برای اخذ دستور

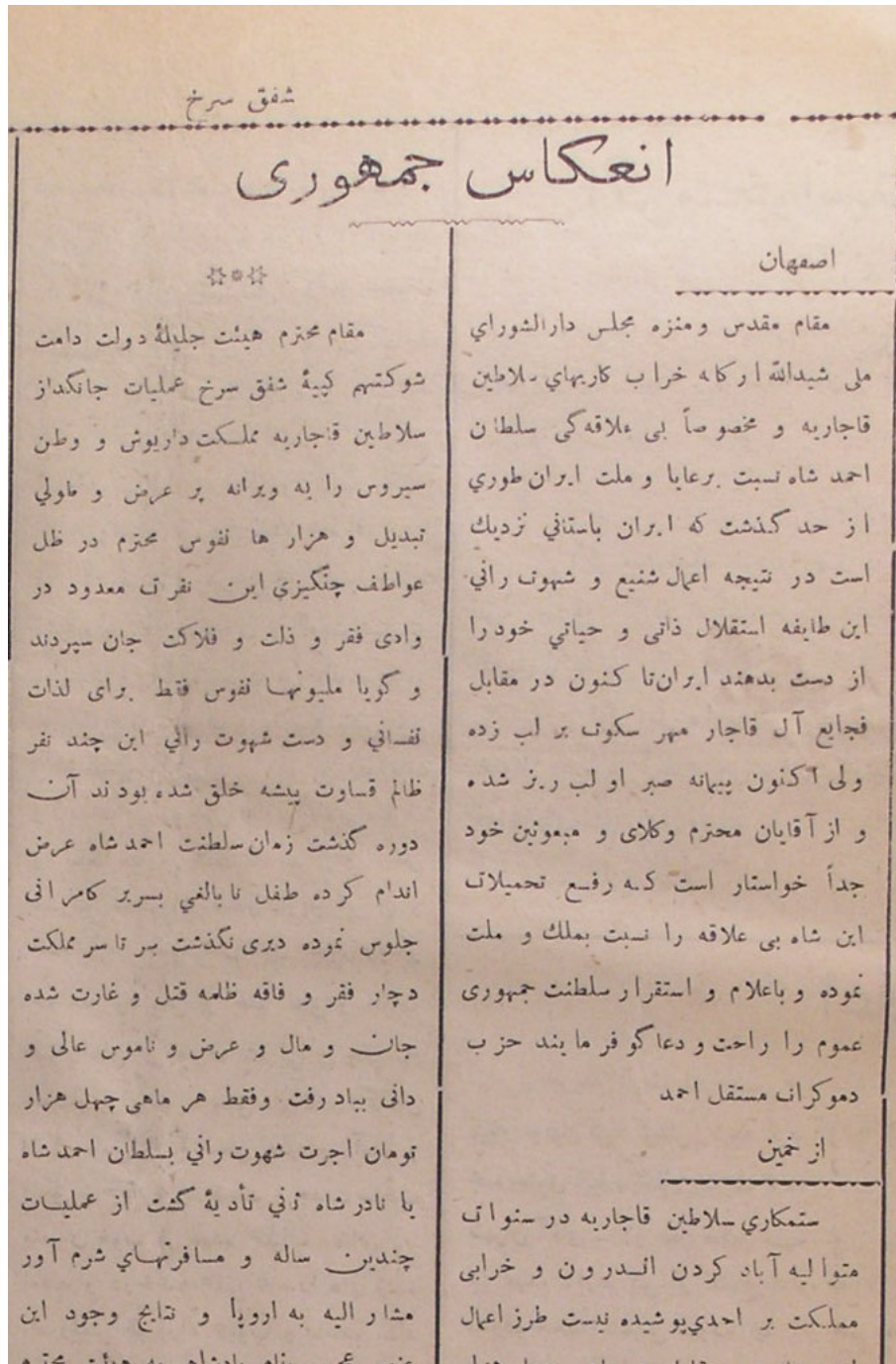
ساحت مقدس دارالشورای ملی کبیله شفق کبیله ایران کبیله ستاره ایران در تعقیب نمرة ۶۱۱ با معاضدت و اشتراکی که در ضمن قیام عمومی نموده و نظر خود را در سلطه مشیوم قاجاریه و تغییر رژیم را به جمهوریت درخواست نموده و وعده مساعد هم از طرف وکلا و مدبران جرابد در اجرای تقاضای ملت نموده اند مجدداً با کمال بی صبری تسریع در ابلاغ تغییر قانون اساسی و تبدیل رژیم فعلی را بجمهوریت جداً درخواست مینمائیم و منتظریم تقاضای مشروع ملت بزودی انجام گرفته و بجای به

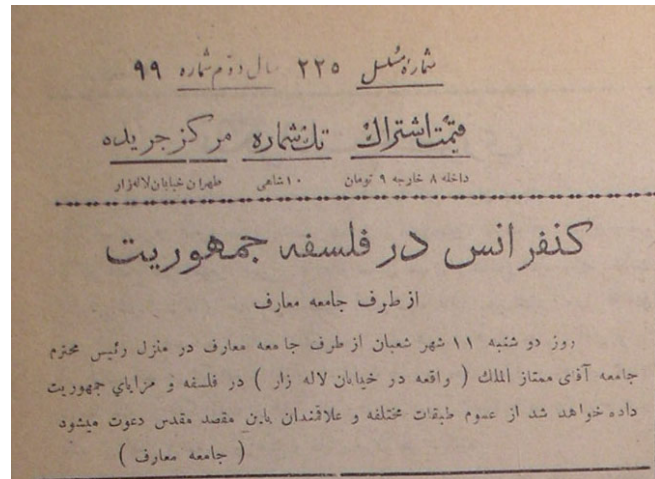
۲۳۵

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال | ۳۶ شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

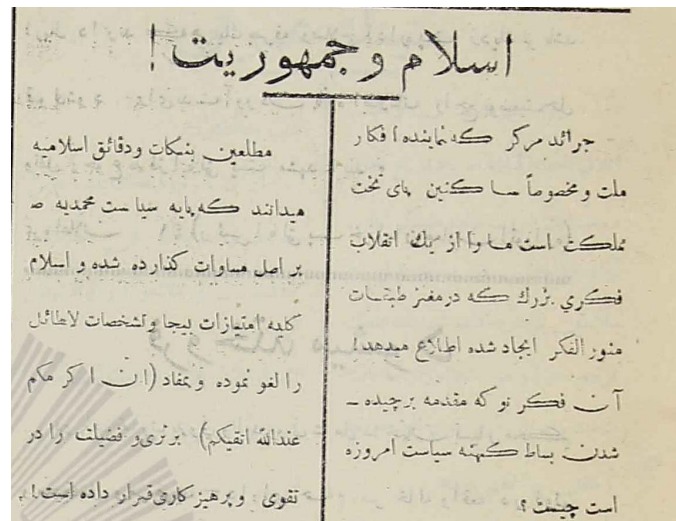




روزنامه «فکر آزاد» نیز یکی از موافقان مسئله جمهوریت و رضاخان بود. احمد بهمنیار در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۰۲ نخستین سرمقاله خود در دفاع از جمهوریت رضاخانی را نوشت و به دنبال آن بود تا نشان دهد این امر هیچ مغایرتی با اندیشه اسلامی ندارد.

۲۳۷

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴



بهمنیار در بخشی از سرمقاله می نویسد: «اسلام اجازه نداده است که یک نفر مسلمان به نام پادشاه فرد مشخص ممتاز بوده در حقوق بالاتر از دیگران باشد. اسلام روش اکاسره و سیرت قیاصره را مذموم و اتخاذ آن را خلاف مسلمانی خوانده است. اسلام نه تنها اصل سلطنت و پادشاهی را از قوانین مدینه خارج کرده است، بلکه هرگونه ریاست را به هر اسم و عنوان که باشد،

مذموم می‌داند». او در ادامه به چند حدیث از امام صادق (ع) استناد می‌کند و معتقد است نخستین کسانی که در دوره اسلامی روش سلطنت را پایه‌گذاری کردند، بنی امیه بودند و نخستین فردی که در مقابل این تفکر قیام کرد و در مقابل‌شان ایستاد، حسین بن علی (ع) بود. او سپس قلم را بر ضد قاجاریه می‌چرخاند و می‌نویسد:

«مطابق کدام قانون از قوانین محمدیه است که سلطنتی تأسیس نموده و آن را مخصوص به خانواده معین قرار داد که نسل بعد نسل به ارث ببرند. ما خود را مسلمان می‌نامیم؛ قانون اساسی ما می‌نویسد کلیه قوانینی که مخالف با اصول مقدسه اسلام باشد، صورت قانونیت ندارد؛ در صورتی که اصل سی‌وششم آن قانون بر خلاف اصول اسلام سلطنت را که ودیعه الهی دانسته است، به يك فامیل معین که هیچ خدمتی به این آب و خاک ننموده‌اند، پیشکش می‌کند!».

بهمینار پیش از این تاریخ نیز قصیده‌ای در دفاع از رضاخان سروده بود. او در زمانی که سردار سپه از جایگاه خود استعفا داده بود، سرمقاله‌ای در «فکر آزاد» نوشت و اجنبی‌پرستان و مزدوران را به باد انتقاد گرفت. او می‌نویسد: «سیاست پوسیده انگلیس در مشرق شکست خورد؛ موقع برای استفاده ایران مناسب بود، برای اینکه نگذارند ما از موقع استفاده کنیم چه بازی‌های گوناگون درآوردند ... یک چند مرکزبان را به غوغای مسلمان و یهود سرگرم کردند، سپس افکار عموم را به هیاهوی استعفای وزیر جنگ مشغول داشتند».

او در ادامه خطاب به رضاخان می‌نویسد: «آقای سردار سپه، در میان تمام هیاهوها و سروصداها که در اطراف وزارت تو بلند است، یک جمله را می‌شنویم که همه بر آن اتفاق دارند و آن این است که خدمات سردار سپه قابل انکار نیست ... چه می‌شود اگر خود را کمال‌پاشای ایرانی معرفی نمایی؟ جان ایرانیان به لب رسیده. ایرانی از این زندگانی تلخ و سیاست غلط زمامداران خود خسته شده، کارگر و دهقان دیگر طاقت کشیدن بار ظلم را ندارد ... چه ضرر دارد که نجات‌دهنده تو باشی! و چه افتخار از این بالاتر که نام تو در دفتر قائدین بزرگ عالم با حروف برجسته ثبت شود». او معتقد است تنها راه رسیدن به این مطلوب آن است که سردار سپه به قدرت و نفوذ شخصی خود تکیه نکند و تنها به اقتدار ملت و نیروی جامعه ایرانی اعتماد داشته باشد. بهمینار می‌نویسد اگر او چنین مسیری را انتخاب کند، مردم او را تقدیس خواهند کرد؛ ولی اگر به نفوذ شخصی خود تکیه کند، باید بر حال مملکت گریست.

این حوادثی که به آن اشاره شد، سبب ساختن قصیده‌ای در دفاع از سردار سپه از سوی احمد بهمینار بوده است. این قصیده در شماره‌های ۳۲ تا ۳۵ این روزنامه منتشر شد.

دوم سال شرکت روزنامه

صفحه اول

جای اداره مطبوعه مقدس - سیرای با یک جنب مطبوعه لوس

صاحب امتیاز و مدیر مسئول - احمد دهقان کرمانی

ابتدای تاسیس ۲۹ جوزا ۱۳۰۱

شماره مسلسل ۱۲۰

ساخته ۱۲ شعبان ۱۳۵۲ - ۲۸ صفر ۱۳۰۲ - ۱۸ مارس ۱۹۲۴

چاپخانه سوا ایام جمعه و شنبه جمعه روز سه شنبه بیشتر

بها کے روزنامہ

یکسال - شش ماہ

۲۰ ۴۰ ۶۰ ۸۰ ۱۰۰ ۱۲۰

﴿وجه اشتراک فلاں پر پالت میبوه﴾

اطلاعات صفحه اول مطبعی ۲ قران صفحه دوم مطبعی

سی شاهی دوسرے تکرار تحریف دادم میبوه

تک شماره شاهی

جریس صاحب اختیار معانی یکجہیت

بزرگ از سر شدہ ملیو تھا لاوس

اسکرت را عیند و اماہ خود ساختہ

جاسل متوجہ آہا را گرتہ سرف

گریدہ کیمارت و تیر ترائی خری خوری

ہرچہ بود معجزہ میداشتند در این

قام بیکسر آن لیتاوند کہ اصلوچہ

بادامہ و سلطنت ممتاز و متخص لہو

و عارف قرار داد الخی است این بود

سکے بہرین محدود ساختن یادداشتان

استکنا جنت و سدی از قراوت

موسومہ دیرا، معانی و آمال بہان

آہا حکمتیہ و اسان مشورتیہ را

بیس سکرندہ - مل علم خرابر

سلاطین و امرا و اسکات آہا

سکوتی تیرہ و این انعام سہیت

موردہ تشریف و شرف سلاطین پیدا کرد

شوق دینہ بود و نہ با جان خود را

بر سر و بر سر و آلمان دوستی با مختل

این حکمتہ مسلم است کہ

امور سکے و خلاف قوانین عظیمہ

عالم خلقت احداث کردہ جوتہ

قوی را جباری و خلاف قرار داد

و حکمت الخی است لاخبرہ را باین

روای کلمہ و ہر چند معلوم دتا دتا

شدہ یک روزی باین لیتہ ناز کو

خود را گرفتہ و ملت خود بطور

جہرانی و عدالت رفتار باید

مال کہ امروز با جیس حکومت

مشروطہ نمودہ اند خود را آزاد

میدانند دوسو رنگ آزاد لیستادہ

خود را د حقوق مادی میبندند

مورثہ سکے مساوی بنشدہ آہا

درجہ ای آزاد ہند و تجدید میبندہ

سکے سلطنت ملت حق ملت است

یکتہ بادہ خود این قوم اخلاص یک

خا خواہد اختیار و انتصاف تہیحیل

بنشدہ و آہا را بدانت خود

قرار دادہ ہر سال مبلغ کرائی د ستر

خود را نقد ہم آلات میبندہ

جمهوریت چیست؟

قبل از آنکہ بشنید من

رجسکر میگردید در این عید

اگرچہ وایت قبیلہ از آفتہ

شیمی و شیمی قانون عظیمہ

اخذہ و خوارین قابل تمسک

ریاست عالمہ و جابہ اعادہ بودہ

سکوتہ عوامی و عیساکرات

خلاف انسانیت آہا بدیدہ

بیا راہہ با دشمنان معانی سکے

بود بعد از آنکہ بشر یک قدم

دیگر طرف قدرت برداشتہ

بہشتیہ و عیساکرات برداشتہ

ایجاد خود و عیساکرات قبیل

بزرگ و جلال متوجہ خود

افزودہ و نام باخداہ برداشتہ

انتخاب را ارت خود دادہ

دادہ بد اینچہ بود سکے زندگانی

بشر از بساخت اولیہ یک

ندہ و داری از قدرت عالم خلقت کہ

بانی است بر مساوات است

از این نعمت نریخ بشر از یک

خود و جلال و جلال خلقت

بہشتیہ و عیساکرات برداشتہ

حرمت بی پرواہی و کج ماری

رسیدن تمام اعمال مانی چہ

بہشتیہ و عیساکرات برداشتہ

نریخ انسان را خواہد و میبندہ

ملت ستر شدہ از چند قوت

با سرود چند مرتبہ و جلال

بشرای شدہ و ہر چند

پاک ایل وانیہ برانیمت

تخت و تخت و تخت و تخت

سکے و این کور و تخت

ایبہ و تخت و تخت و تخت

این بود سکے و تخت و تخت

سرف عیش و کرامتی خود سکند

و بدیدہ هیچ زحمتی بہر و آ

و امتنا تر از سایر افراد ملت

ہرچہ بود معجزہ میداشتند در این

قام بیکسر آن لیتاوند کہ اصلوچہ

بادامہ و سلطنت ممتاز و متخص لہو

و عارف قرار داد الخی است این بود

سکے بہرین محدود ساختن یادداشتان

استکنا جنت و سدی از قراوت

موسومہ دیرا، معانی و آمال بہان

آہا حکمتیہ و اسان مشورتیہ را

بیس سکرندہ - مل علم خرابر

سلاطین و امرا و اسکات آہا

سکوتی تیرہ و این انعام سہیت

موردہ تشریف و شرف سلاطین پیدا کرد

شوق دینہ بود و نہ با جان خود را

بر سر و بر سر و آلمان دوستی با مختل

این حکمتہ مسلم است کہ

امور سکے و خلاف قوانین عظیمہ

عالم خلقت احداث کردہ جوتہ

قوی را جباری و خلاف قرار داد

و حکمت الخی است لاخبرہ را باین

روای کلمہ و ہر چند معلوم دتا دتا

شدہ یک روزی باین لیتہ ناز کو

خود را گرفتہ و ملت خود بطور

جہرانی و عدالت رفتار باید

مال کہ امروز با جیس حکومت

مشروطہ نمودہ اند خود را آزاد

میدانند دوسو رنگ آزاد لیستادہ

خود را د حقوق مادی میبندند

مورثہ سکے مساوی بنشدہ آہا

درجہ ای آزاد ہند و تجدید میبندہ

سکے سلطنت ملت حق ملت است

یکتہ بادہ خود این قوم اخلاص یک

خا خواہد اختیار و انتصاف تہیحیل

بنشدہ و آہا را بدانت خود

قرار دادہ ہر سال مبلغ کرائی د ستر

خود را نقد ہم آلات میبندہ

مقالہ اسلامی این شمارہ و شمارہ روز پنجشنبہ را بدقت بخوانید

در شماره ۱۲۴ به تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۰۲ خورشیدی، شعری از حسین پژمان بختیاری منتشر شد. این سروده تا شماره ۱۲۷ «فکر آزاد» به شکل بخش بخش درج می شد.

حسین بختیاری (که بعدها با نام پژمان بختیاری شناخته شد) چنان که در مقدمه کوبر اندیشه خود به سال تولدش اشاره می کند، در ۳ شعبان ۱۳۱۸ مصادف با ولادت حسین بن علی (ع)

متولد شد که مادرش نیز او را «حسین» نام نهاد که آن روز مصادف است با ۵ آذر ۱۲۷۹ شمسی و بسیاری آن را متولد آبان می‌دانند.^۱ در محله حسن‌آباد تهران به دنیا آمد، اما زادگاه اصلی و دیار پدری وی دشتک در استان چهارمحال و بختیاری است. او تنها فرزند علی مرادخان میرپنج بختیاری (از مشروطه خواهان و خوانین ایل بختیاری) و عالم تاج قائم مقامی (متخلص به ژاله، شاعر معروف و طرفدار حق رأی زنان و از نوادگان قائم مقام فراهانی) بود. پدرش در دوره مظفرالدین شاه برای تصدی مناصب نظامی به تهران مهاجرت کرد و صاحب عنوان لشکری میرپنج شد. هنگامی که پژمان یک سال داشت، والدین او از یکدیگر جدا شدند. مادرش بدون طلاق گرفتن از پدرش، خانه او را ترک کرد و دیگر اجازه ندادند پسرش را ببیند. پژمان در ۲۷ سالگی مادرش را پیدا کرد و تا پایان عمر مادرش، در کنار او زندگی کرد.



حسین پژمان بختیاری ایستاده در سمت راست

۲۴۰

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

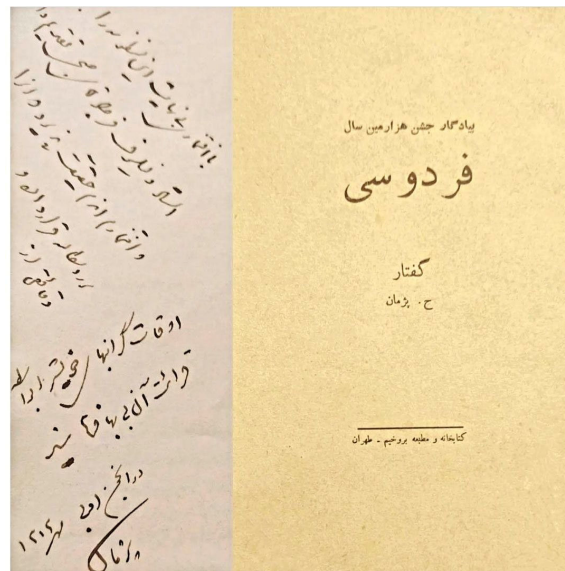
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

۱. حسین پژمان بختیاری؛ کویر اندیشه؛ تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۹.

پژمان دوران کودکی اش را در سرزمین ایل بختیاری گذراند. او در کتاب کویر اندیشه اش می گوید: «... به سه سالگی رسیدم، در این مدت پدرم که اندک سواد داشت، مرا زیر تازیانه تعلیم گرفت»^۱ و در شش سالگی وارد مکتب خانه ای در شهر دشتک (چهارمحال و بختیاری) شد. نه ساله بود که پدرش فوت کرد و تحت قیمومت علی قلی خان سردار اسعد بختیاری (رئیس ایل بختیاری) و پسر او جعفر قلی خان سردار اسعد بختیاری قرار گرفت. پژمان هرگز ارنیه پدری خود را دریافت نکرد و برخلاف وصیت پدرش، او را برای تحصیل به اروپا نفرستادند.

پژمان چند سال بعد به تهران برگشت و در مدرسه ابتدایی اشراف مشغول تحصیل شد. پس از آن وارد مدرسه سن لویی شد و در آنجا زبان و ادبیات فرانسه را فراگرفت. او در سن لویی هم کلاسی نیما یوشیج و شاگرد نظام وفا بود. پژمان پس از فارغ التحصیلی از سن لویی به مشهد رفت و در آنجا ادبیات کلاسیک فارسی را زیر نظر عبدالجواد ادیب نیشابوری و زبان و ادبیات عربی را زیر نظر بدیع الزمان فروزانفر آموخت. محمد ابراهیم باستانی پاریزی در مقدمه ای با عنوان «مقدمه، بی مقدمه!» که بر دیوان اشعار او نوشته است، بیان می کند: «... ثانیاً آنکه پژمان

بختیاری شاعری کوچک و مرد گمنامی نیست، آدمی که به قول خودش در مجالس نظمی و بزمی کسی چون ایرج میرزا و در حضور ادیب نیشابوری و استاد فروزانفر و مرحوم احمد دهقان - بهمنیار کرمانی بوده...» و سپس چنین ادامه می دهد: «... امثال رهی معیری و گلچین معانی افتخار داشته اند که شعرشان در اطلاعات ماهانه در کنار شعر پژمان چاپ می شود، از تعریف و توصیف ما مستغنی است»^۲.



۲۴۱

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

۱. همان.

۲. دیوان پژمان بختیاری؛ ص ۴۲.

همان گونه که در مقدمه خاشاک گفته است، تخلص وی «سرمست» بود و بعدها تخلص خود را به «پژمان» بدل می کند، بدون آنکه قبلاً آن را جایی دیده باشد و کسی هم معنای آن را نمی دانست. حتی معلم عربی و فارسی مدرسه سن لویی، «پژمان» را با احتمالی ضعیف مشتق از «پژمرده» گرفت.^۱

پژمان در سال ۱۳۰۴ به تهران برگشت و خدمت سربازی را آغاز کرد. چون با زبان فرانسوی آشنا بود، او را پس از دوره آموزشی به واحد جدید ارتباطات بی سیم فرستادند که وابسته به وزارت جنگ ایران بود و بعدها در وزارت پست و تلگراف و تلفن ادغام شد. پژمان مدتی بعد در همین واحد استخدام شد و تا زمان بازنشستگی اش در سال ۱۳۳۷، در همین اداره مشغول کار بود. طی سال های ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ سردبیر روزنامه «فکر آزاد» بود که احمد بهمنیار در تهران منتشر می کرد.



۲۴۲

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

پژمان در این مثنوی طولانی، نقدی بی پرده به احمدشاه و دودمان قاجار وارد می کند و حکومت قاجار را بی کفایت می خواند. در ادامه نیز با حمایت از سردار سپه، او را تنها قائد آهنین مشت و مصلح ایران زمین می داند.

۱. حسین پژمان بختیاری؛ خاشاک؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵.

ای نشسته بجایگاه کیان
ملک ایران کنام شیران است
تاج کیخسروی کلاه تو نیست
ریخت از غصه خاک بر سر جم
چه خوش این نکته را نظامی گفت
چشم بگشا و بر سریر کیان
بر خلاف اوامر یزدان
می‌کند پادشاه ملک کیان
رسم اندر مدینه پاریس
پی افضاح عالم اسلام
داده دل بر بدلبران فرانس
خاک بر فرق آن چنان ملت
اینک ای سست مغز نالایق
کشته جور را تکرگ آمد
تو کجا تخت کسروی زکجا
هین فرود آ ز گاه نوشروان
کی است آن کز تواش تنفر نیست
هر که بر خصم اتکا کند
انگلستان دگر پناه تو نیست
آری آنها صلاح خود جویند
با کسی نیستند دشمن و دوست
نبودشان به هیچ کس خویشی
آری آری سیاست اینسان است
همچو تیغت سلاح خود سازند
هر که از دوست روی برتابد

نیست بازیچه کشور ایران
جای شیران و شیرگیران است
گاه پرویز جایگاه تو نیست
که تو گشتی زعیم کشور جم
ختم دانشوران نامی گفت
بنگر بر نشسته‌اند کیان
ضد احکام مثبت قرآن
جلوه اندر لباس اجنبیان
رود از بهر فوتبال و تنیس
با زنی بد عمل به مجمع عام
گشته مهجو شاعران فرانس
که تحمل کند چنین ذلت
ای ز دیهیم و مملکت آبق
چشم بگشا که روز مرگ آمد
تو کجا تاج خسروی زکجا
ای خفیف از تو دوده ساسان
کو دلی کز سفاقت پر نیست
بر خود و خاندان خود جفا کند
لشگر (ژرژ) تکیه‌گاه تو نیست
راه خیر و فلاح خود پویند
هرکه شد سدّ راه، دشمن اوست
این سیاست بود نه درویشی
سائس باکیاست اینسان است
چون شدی گُند، دورت اندازند
کیفر از دست دشمنان یابد

آن‌که بر خویشتن جفا خواهد
 ای ز تو کشور عجم ویران!
 ما تو را آوریده‌ایم به تخت
 هم نباشد برای ما دشوار
 هر مَهی چل هزار تومانست
 نه از آن داد ملک ایرانست
 که پیایی سفر کنی به اروپ
 بکنی صرف عیش و عشرت خویش
 هله ای ملت شرافتمند
 نه بود شاه را علاقه بگاه
 این چه شاهی و این چه سلطنتی است
 این چه قومی و این چه مملکتی است
 جنبشی باید آسمانی کرد
 همتی آن‌چنان که دانی کرد
 زد بهم این اساس بی پی را
 بستد از خصم افسرکی را
 تاج نادر بتارکی نه نکوست
 که ندارد منام نادر دوست
 بس بود آزمون و تجربه بس
 امتحان صد هزار مرتبه بس
 از سلاطین جابر خونخوار
 وز بزرگان دوده قاجار
 داشتن عدل و مردمی امید
 طلب گل بود ز شاخه بید
 از زن و مرد دوده قاجار
 نشنیدیم راد و نیکوکار
 همه شهوت‌پرست و بی‌همت
 همه شرف‌مندان بودند
 گر چه اندر میانشان بودند
 چند تن با حمیت و آگاه
 لیک باقی جز این هنرمندان
 همه بودند فاسق و نادان
 هم بود در میانشان امروز
 عده‌ای ملک‌خواه و علم‌آموز
 نیک نادر بودند و خودظاهر
 نتوان کرد حکم بر نادر
 نتوان حکم داد و این معلوم
 زآنکه النادر است کالمعدوم
 آن ستمگر خصی زشت سیر
 پست و طمّاع و ظالم و خونخور
 که به دوران او ز خونریزی
 تازه شد باز عهد چنگیزی

۲۴۴

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

دگر آن دون نژاد دون همت منظر حمق و مظهر شهوت
 گرچه بود آشکار سرسره‌اش کبر افزون بد از قیاصره‌اش
 بعد از او آن جماد جنبنده باطنا مرده ظاهرا زنده
 آنکه تا این جهان بود باقی ختم باشد بر او
 دگر آن آهریمن سفاک خون خور و تندخوی بی ادراک
 از تبار او بدتر
 دگر آن ننگ و عار نوع بشر خجل از ضبط نام او دفتر
 در سفه تا که چرخ گردیده است تالیش کافر اگر دیده است
 دگران کاو دیو رخساره که سبق برده او ز جراره
 کرد چندان عنا به مشروطه که زد آخر به خون دل غوطه
 بعد از آنها نشست ظل الله حاکم بر و بحر احمد شاه
 بر سر تخت و ملک ساسانی کرد از چهر خویش نورانی
 هرچه سلطان وطن فروشی کرد صبر ما جمله پرده پوشی کرد
 بیشتر هرچه شد تحمل ما بیش کوشید در تذلل ما
 چه نکو گفته آن نکو گفتار بس تحمل که خاری آرد بار
 حرف عدل مظفر مجلس کند باید ز سر در مجلس
 بهر سر درب مجلس شوری نام ایران پرست ها اولی
 حیف باشد که نام آن بی حس نقش باشد به سر در مجلس
 او نه مشروطه داد ملت را علتی داشت، بشنو علت را
 اول آنکه داشت آن ناپاک بسی از شورش رعیت باک
 دید زانسو که هست بس نزدیک که شود شمع هستیش تاریک
 گفت بدهم جواز مشروطه ندهم سر به گاز مشروطه
 ماندم ار زنده کام خواهم برد ور بمیرم بنام خواهم مرد
 باید اکنون حمیتی کردن شیر مردانه همتی کردن
 کشور خود ز شه بپردازیم نام شهزاده را براندازیم
 لقب شاهزدگی چه بود؟ این همه حمق و سادگی چه بود؟

تا به هوش آورد ز مستی‌شان بستانیم ملك و هستی‌شان
 نه به شورش به طرز آرامی سرور و بنده عارف عامی
 بنماییم خواهش از دولت کاین همه ملك و عزت و ثروت
 اشک بیوه‌زنان بدبخت است خون ایرانیان سرسخت است
 ملك و مال عقارشان از ما است عزت روزگارشان از ما است
 بستانید و دفع ذلت را راه‌آهن دهید ملت را
 هم شود ملك و مملکت آباد هم شود ملت از الم آزاد
 از تو همت ز ما همه یاری دفع بنما بلای بیکاری
 کارگر عمر خود برنج برد شه از آن دسترنج گنج برد
 این‌چنین ظلم از چه باید برد خون دل ز این ستم چه باید خورد
 او بود بنده بنده سلطان نیست ملك ایران که ارث خاقان نیست
 چیست شاهی و شاه یعنی چه؟ نام ظل‌اله یعنی چه؟
 او بود يك نفر ز ارذل ناس دُرد جام وجود و اسفل ناس
 خواند باید بسوی ایرانش خار افکند کنج زندانش
 زو طلب کرد گنج نادر را خواست می دسترنج نادر را
 جوورها دیده دودمان قباد هم ز مشروطه هم ز استبداد
 از استبداد رنج‌ها بردیم هم ز مشروطه زهرها خوردیم
 با چنین فقر و با چنین ذلت با چنین ملك با چنین ملت
 حکمرانی بگاه شاپوری نیست بهتر ز طرز جمهوری
 لایق این مقام عزتمند نیست جز قائدی شرافتمند
 رادمردی بجز رضاخان کیست غیر از او یار ملك ساسان کیست
 کی است آن کس بظل بجدیت ملك برهد زقید رقییت؟
 آنکه زاو شد جوان بسوم حوت این کهن ملك و کشور فرتوت
 نه رها شد فقط ز رقییت سربه سر شد قرین امنیت
 ملك ایران و روی آسایش؟ ملك ایران و فکرت دانش؟
 ملك ایران و در مقام عمل؟ ملك ایران و در شمار دُول؟

۲۴۶

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

ملك ايران و اسم آبادی؟ ملك ايران و رسم آزادی؟
ملك ايران و اين علو مقام؟ ملك ايران و اين نظام نظام
ملك ايران و اقتدار چنين؟ ملك ايران و روزگار چنين؟
ملك ايران و چلهزار قشون؟ شكرت ای كردگار كن فيكون!
كه گمان داشت آنكه كشور ما؟ امن گردد بجد لشگر ما
كه گمان داشت قوم ایرانی؟ يا چنان سستی و تن آسانی
رهد از ذلت و گرفتاری اين ب خواب است يا به بيداری؟
بدرازا سخن مكش (پژمان) قاصراز وصف اوست نطق و بيان
خدمتش از شمار افزونست همتش از خيال بيرون است
تا جهان است در جهان باشد ملك از او خفته در امان باشد

ح - پژمان

کتاب نامه

- بختیاری، حسین پژمان؛ خاشاک؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵.
- بختیاری، حسین پژمان؛ دیوان پژمان بختیاری؛ با مقدمه دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی؛ تهران: نشر پارسا، ۱۳۹۱.
- بختیاری، حسین پژمان؛ کویر اندیشه؛ تهران: ابن سینا، ۱۳۴۹.
- سلمانی رحیمی، امیر؛ «برشی از خاطرات خالصی زاده/ روند فروپاشی جمهوری رضاخان»، فصلنامه مطالعات تاریخی؛ س ۴، ش ۱۶، ۱۳۸۶.
- صدرهاشمی، محمد؛ تاریخ جراید و مطبوعات ایران؛ تهران: انتشارات کمال، ۱۳۶۳.